

# هنر به مثابه مقابله با رنج<sup>۱</sup>

بتھوون - گزیده سخنان و نوشته‌ها

□ تو می‌گویی که هنر جاودان است و زندگی، اما کوتاه.

نه؛ زندگی طولانی است و چشمه هنر مختصر،

اگر نفس هنر با خدایان در آمیزد،

در هنگامی مناسب، تو و من از آن بهره‌ای خواهیم داشت. (مارس ۱۸۲۰)

□ دنیا یک سلطان است و مثل یک سلطان میل دارد تا برای هر آنچه مورد علاقه او است تملق گفته شود، ولی هنر

واقعی خود ساخته و خودرأی است؛ او از بوی گند چاپلوسی متنفر است.

□ طبیعت مدرسه‌ای بزرگ برای قلب است! بسیار خوب من در این مدرسه یک شاگرد خواهم بود و قلبم را مشتاقانه

برای درس‌های طبیعت تسلیم خواهم کرد. در اینجا من خواهم آموخت، که آزاد از تنفر و انزجار باشم، در اینجا

من شناخت خدا را خواهم آموخت و اولین تجربه‌های بهشتی را با شناخت خدا به دست خواهم آورد. در این

آموزش روزهای زمینی من در صلح خواهد گذشت تا آن هنگام که در آن دنیا پذیرفته شوم؛ دیگر نه یک دانش‌آموز

ساده، بل یک حکیم و خردمند خواهم بود.

□ بزودی پائیز به اینجا خواهد رسید. پس من آرزو می‌کنم مثل یک درخت پرباری باشم که میوه‌های فراوانش را بر

روی خطاها و لغزش‌های ما انسان‌ها می‌ریزد.

---

<sup>۱</sup> برگرفته از کتاب «بتھوون از زبان خودش»، تألیف هنری ادوارد کِریبی‌یل، ترجمه محسن الهامیان، انتشارات روزبهان، ۱۳۷۲.

- زمانی که آهنگسازی می‌کنم همیشه تصویری را در ذهن دارم و مسیر آن را دنبال می‌کنم. (۱۸۱۵، هنگام گردش در بدن و گفتگو راجع به سمفونی ششم «پاستورال»)
- آیا او فکر می‌کند زمانی که «روح [القدس]» با من صحبت می‌کند، من به صدای فلاکت بار ویلن گوش می‌کنم یا به مشکلات تکنیکی آن توجه دارم؟ (به دوستش ویلونیسست برجسته‌اش شوپانزیک، زمانی که وی از سختی تکنیک یک عبارت در یکی از کارهای بتهوون شکوه می‌کرد. [بتهوون در این جا دوستش را مخاطب شخص سوم قرار داده، شیوه‌ای که رسم مورد خطاب قرار دادن نجیب‌زادگان و اشخاص سطح بالای اجتماع آلمانی بوده است])
- مهم نیست که درآمد به هیچ تقلیل یابد، من جز سمفونی‌های بزرگ و موسیقی کلیسایی یا کوارتت در نهایت، موسیقی دیگری تصنیف نخواهم کرد. (۲۲ دسامبر ۱۸۲۲ خطاب به انتشارات پیتز در لایپزیک. درآمد او از ۴۰۰۰ فلورین به دلیل بی‌ارزش شدن پول اتریش به ۸۰۰ فلورین تقلیل یافت)
- حتی یک دوست هم ندارم، من باید تنها زندگی کنم. ولی خوب می‌دانم که خدا به من نزدیکتر است تا دیگران به آثار من. من همیشه بدون ترس با خدا همنشین هستم؛ همیشه او را می‌شناسم و درک می‌کنم و دیگر ترسی برای موسیقی ندارم؛ - چنین موسیقی نمی‌تواند تقدیر شیطانی داشته باشد. آن‌هایی که این موسیقی را درک می‌کنند، باید از همه پلیدی‌ها و فلاکت‌هایی که دیگران را غرق می‌کند، آزاد باشند. (خطاب به بتینافون آرنیم)
- من آنچه را که آرزو می‌کنم نمی‌نویسم، بلکه آنچه را به خاطر پول به آن نیاز دارم می‌نویسم. ولی این گفته به آن معنی نیست که من فقط برای پول می‌نویسم. وقتی دوره فعلی سپری شد؛ امیدوارم چیزی را بنویسم که برای خودم و همین‌طور هنر بالاترین ارزش را دارد، یعنی «فاوست» را.
- به خط مستقیم پیش رفتن و سیر صعودی داشتن را دوست دارم و عقیده دارم که هنرمند نباید به حقارت تن دهد. افسوس! درخشندگی تنها یک عامل ظاهری است، و در برابر «میهمان همیشگی ژوپیتر در کوه‌های المپ بودن» امتیازی برای هنرمند نخواهد بود. بدبختانه مردم عوام پسندی هستند که هنرمند را اغلب از اوج ابرها با خشونت پائین می‌کشند.

- ❑ هنرمند واقعی هیچ غروری ندارد. وی با شگفتی درمی‌یابد که هنر هیچ محدودیتی ندارد، او با ناخشنودی درمی‌یابد که تا هدفش چقدر فاصله دارد و شاید وقتی از طرف دیگران ستایش می‌شود، با ناراحتی می‌بیند به آن قله‌ای دست نیافته است که نواغ قبل از او، از آن قله مثل خورشیدی در دور دست می‌درخشند.
- ❑ هنرمندان مشهور همیشه تحت فشار و در تنگنا کنند؛ بنابراین اولین کارها بهترین هستند، هر چند ممکن است این آثار از یک زمینه تاریک سرچشمه گرفته باشند.
- ❑ یک موسیقیدان یک شاعر نیز می‌باشد، و می‌تواند احساس کند که دیدگانی دیگر به دنیایی به مراتب زیباتر از این دنیا برده می‌شود که در آن روح‌های بزرگ مشغول سازندگی و انجام اموری به مراتب مشکل‌ترند.
- ❑ من نظرم را در مورد مردان پرابهت مثل خودمان و این که ما افرادی همسنگ خود را می‌خواهیم تا با دقت و فهم به ما گوش کنند، به گوته گفتم! احساس هیجان تنها مناسب زن‌ها است، موسیقی باید روح یک مرد را به آتش بکشد.  
(۱۵ اوت ۱۸۱۲، خطاب به بتینا فون آرнім).
- ❑ بیشتر مردم از هر چیزی برانگیخته می‌شوند، ولی طبیعت هنرمند جدا از آن‌هاست. هنرمندان، آتشین و پرحرارت هستند، آن‌ها به گریه در نمی‌آیند.
- ❑ هنر جهان را متحد می‌کند؛ هرچه هنرمندان راستین بیشتر باشند، جهان متحدتر است. (مارس ۱۸۲۳، خطاب به کروبینی)
- ❑ برگ‌های افتخار را از تاج سر هندل و هایدن و موزار جدا نکنید، این برگ‌ها به آن‌ها تعلق دارد و هنوز به من تعلق نگرفته! (تاپلیتز ۱۷ ژوئیه ۱۸۱۲ خطاب به ستایشگر ده ساله خود، امیل م. هنگام تقدیم کیفی به پنهون که دخترک خود آن را درست کرده بود).
- ❑ هَنَدِل، استاد دست نیافتنی همه استادان است. بروید و از او یاد بگیرید که چگونه تأثیری عمیق را می‌توان با عباراتی ساده ایجاد کرد. (در بستر مرگ؛ ۱۸۲۷)
- ❑ از این که شما می‌خواهید آثاری از سباستین باخ را چاپ کنید که برای من بسیار عزیز هستند، خوشحالم آثار این پدر هارمونی قلب را از عشق به عظمت هنر به تپش وامی‌دارد، و من می‌خواهم هر چه زودتر آن‌ها را ببینم.

- من خود را همیشه جزو بزرگترین تحسین‌کنندگان موزار محسوب داشته‌ام و این کار را تا روز مرگ ادامه خواهم داد.  
(خطاب به آبه ماکسمیلیان اشتدلر که مقاله خود در مورد «رکونیم» موزار را برای بتهوون فرستاده بود)
- کرامر! کرامر! ما هرگز قادر نیستیم چیزی مثل آن تصنیف کنیم. (خطاب به دوست پیانیست و آهنگسازش، کرامر، بعد از این که کنسرتوی پیانوی شماره ۲ موزارت را در کنسرتی در اوگارتن شنیدند)
- «فلوت سحرآمیز» موزارت برای همیشه بزرگترین اثر موزارت باقی خواهد ماند. در این اثر وی برای اولین بار نشان داد که یک موسیقیدان آلمانی است. «دون ژوان» هنوز برش‌های ایتالیائی را دارد، به علاوه هنر مقدس ما نباید هرگز به خود اجازه دهد که به چنین درجات پست به خاطر یک موضوع رسوائی‌آمیز تنزل کند.
- تمام ستایش‌تان را متوجه کروبینی کنید؛ هیچ چیز را چنان مشتاقانه آرزو نمی‌کنم که بزودی اپرای دیگری از او بینم. در میان تمام معاصرین خودمان من او را در بالاترین درجه قرار می‌دهم.
- چه کسی می‌تواند به اندازه کافی از یک شاعر بزرگ قدردانی کند؟ - از این پرارزشت‌ترین جواهر یک ملت! (۱۰ فوریه ۱۸۱۱، خطاب به بتینا آرنیم. اشاره به گوته است)
- وقتی در مورد من به گوته نامه می‌نویسید، دقت کنید کلماتی انتخاب شود که بتواند عمیقترین احترامات و ستایش‌های مرا بیان کند. من خودم در مورد «اگمنت» که موسیقی آن را نوشته‌ام، برایش نامه‌ای فرستاده‌ام، این موسیقی با خلوص و عشق برای اشعاری که به من بهجت بخشید، نوشته شده. (خطاب به بنینا فون آرنیم، ۱۰ فوریه ۱۸۱۰)
- من خواهم مرد، بله، ده بار به خاطر گوته خواهم مرد. وقتی در اوج شیفتگی باشم؛ موسیقی «اگمنت» را به پایان خواهم برد. گوته زندگی کرد و از همه ما خواست تا زندگی کنیم. به همین دلیل او می‌توانست شعر بگوید. هیچ کس به راحتی او نمی‌توانست شعر بگوید. ولی من دوست ندارم روی شعر، موسیقی بنویسم. (خطاب به روشلیتز، در ۱۸۲۲ زمانی که بتهوون خاطرات دوستی گوته را در تیلیتز یادآور می‌شد.)
- او هم چیزی بیشتر از یک آدم معمولی ندارد! حالا او تمام حقوق انسانی را به خاطر ارضاء هوس‌های خود لگدمال خواهد کرد. او در این کار بر دیگران پیشی خواهد گرفت، و تبدیل به یک ستمگر خواهد شد! (زمانی که خبر رسید ناپلئون

به عنوان امپراتور تاجگذاری کرده، به گواهی ریس که خود شاهد ماجرا بود، بتهون با ادای این کلمات عنوانی را که در بالای پارتی سیون سمفونی «ارونیکا» نوشته بود پاک کرد. (این سمفونی به بناپارت اهدا شده بود.)

□ عقیده دارم تا وقتی اتریشی‌ها آبجوی قهوه‌ای و سوسیس‌شان را دارند، هیچ وقت انقلاب نخواهند کرد. (خطاب به زیمروک ناشر، در بن، ۲ اوت ۱۷۹۴)

□ چرا شما چیزی به جز نت موسیقی نمی‌فروشید؟ چرا شما به نصیحت پندآمیز من از مدت‌ها پیش عمل نکردید. عاقل باشید و راهتان را پیدا کنید. همه این‌ها و کاغذها را به دریا بریزید و به جای آن‌ها پیمان‌های آبجوخوری بگذارید، مغازه‌تان را تبدیل به غذا فروشی کنید، لای سوسیس‌ها را با تربچه و کره و پنیر کنید و از مردم گرسنه و تشنه با خطی درشت بر سر در مغازه دعوت نمایید: «آبجوخوری موزیکال» به این ترتیب در تمام طول روز مشتری خواهید داشت و یک لحظه در مغازه بسته نخواهد ماند. (خطاب به هاسلینگر ناشر، که طی نامه‌ای از بی تفاوتی اهالی وین نسبت به موسیقی شکایت کرده بود.)

□ مثل هر کشوری، هر انسان باید یک قانون اساسی برای خودش داشته باشد. (دفتر روزانه، ۱۸۱۵)

□ پرهیزگاری را به فرزندانان بیاموزید، که پرهیزگاری می‌تواند خوشبختی بیاورد نه ثروت، من این را از روی تجربه می‌گویم. تنها پرهیزگاری بود که در سیه روزی‌ها به کمک من آمد، پرهیزگاری و هنرم بودند که مانع شدند تا من به دست خود رشته‌ی حیات خود را نگسلم. (۶ اکتبر ۱۸۰۲ خطاب به برادرش کارل و یوهان (نامه‌ای که به وصیتنامه هاپلیگن اشتات معروف شده))

□ هیچ وظیفه‌ای را مقدس‌تر از فراهم آوردن تحصیلات یک کودک نمی‌دانم. (۷ ژانویه ۱۸۲۰، در یک اطلاعیه به دادگاه استیناف درباره قیمومیت برادرزاده‌اش کارل)

□ ناتوانی‌های مادرزادی یک نقص طبیعی است، با تعقل و راهنمایی باید به دنبال راهی باشیم تا از این ناتوانی‌ها بکاهیم. (یادداشت‌های روزانه ۱۸۱۷)

□ وظیفه هر انسانی است که هم‌نوع خود را محترم بدارد، تا او را از ارتکاب به خطاهای بزرگتر بازدارد.

□ سوراخ شدن سنگ توسط قطرات آب امری بدیهی است. از این رو اگر کودکان برای تحصیل به مدارس بی‌روح سپرده شوند، هزاران تأثیر دوست داشتنی و نیکو از بین خواهد رفت، دوران کودکی زمانی است که این کودکان امکان آن را دارند تا زیباترین احساسات و عواطف روحی را از والدینشان دریافت دارند، احساسات و عواطفی که می‌تواند تا آخرین سال‌های عمر مؤثر باشد. (یادداشت روزانه بهار، ۱۸۱۷. بتهون از مدرسه ژیاناترو که برادرزاده‌اش را به آن جا گذارده ناراضی بود. «کارل بعد از آن که چند ساعتی را با من می‌گذراند، بچه دیگری می‌شود.» (یادداشت روزانه). در ۱۸۲۶ بعد از سعی کارل برای خودکشی، بتهون به برونینگ گفت: «کارل من در یک شبانه‌روزی است، یک شبانه‌روزی که تنها به فکر گرمایش ساختمان است»)

□ درخواستی در روزنامه‌ها به چاپ خواهم رساند مبنی بر اینکه بعد از این تمام هنرمندان از کشیدن تصویر چهره‌ام بی‌اجازه‌اش، منع شوند. هرگز فکر نمی‌کردم که چهره‌ی خودم برایم این همه دردسر برانگیز باشد. (در حدود ۱۸۰۳ خطاب به کرسیتین ژراردی، به دلیل پرتی‌های که بدون اطلاع او از چهره‌اش نقاشی کرده و در مکانی - احتمالاً یک کافه - نصب شده بود.)

□ متأسفانه من هنر جنگ را به اندازه موسیقی نمی‌دانم، در این صورت تاکنون ناپلئون را شکست داده بودم! (خطاب به کرومفولتس، نوازنده ویلن، وقتی خبر پیروزی ناپلئون را به بتهون داد)

□ من قلمرو عقل را دوست دارم زیرا که برای من عقل، برتر از هر تمایل روحی و هر سلطنت موقت است. (خطاب به کائو کای وکیل در تابستان ۱۸۱۴؛ او در مورد سلاطینی که به کنگره وین معرفی شده بودند، صحبت می‌کرد)

□ ای انسان‌هایی که فکر می‌کنید یا باور دارید که من کینه جو، عبوس یا مردم‌گریز هستم، چه بی‌عدالتی ناروایی در مورد من روا می‌دارید! شما اسرار پنهان مرا که باعث شده تا شما چنین بیندیشید، نمی‌دانید. قلب و فکر من از زمان کودکی برای احساس لطافت و خوبی‌ها همواره تپیده، من همیشه آرزو داشته‌ام تا کردارهای نیکو را به انجام رسانم. (۶ اکتبر ۱۸۰۲؛ در نامه‌ای که به وصیتنامه هایلینگ اشتات معروف است)

□ ای خداوند! تو از قلب من آگاهی، تو آن را می‌شناسی و می‌دانی که سرشار از عشق به انسان‌هاست و ملامت از آرزوی کردارهای خوب. و شما ای انسان‌ها! اگر روزگاری این نامه را خواندید، فکر کنید که در مورد من اشتباه کرده اید و بگذارید موجود بدبختی، خود را این گونه تسلی دهد که سرشت خود را یافته و علیرغم همه موانعی که طبیعت در راه او قرار داده، همه‌ی توان خود را برای این که در میان هنرمندان و انسان‌های شریف قرار گیرد به کار برده. (از وصیتنامه هایلینگ اشتات)

- بتهوون می تواند بنویسد، خدایا از تو متشکرم و چیز دیگری در روی زمین نمی خواهم.
- گاهی پاسخی در مغزم نقش می بندد، ولی وقتی در صدد ثبت آن برمی آیم، قلم را به گوشه‌ای پرتاب می‌کنم، چون آنچه را که احساس می‌کنم نمی‌توانم بنویسم. (۱۷ اکتبر ۱۸۱۲، خطاب به دوستش وگلر در کوبنز «فکر می‌کنم، آدم‌های خوب مرا بهر حال درک خواهند کرد.» در این مکتوب از تبلی خود در نوشتن نامه پوزش می‌طلبد)
- این موهبت را دارم که بتوانم حساسیت‌های خود را در مورد بسیاری از امور فرو بنشانم، ولی در مواردی که مستعد خشمگین شدن هستم، حتی با یک تحریک جزئی و لحظه‌ای حس می‌کنم دارم منفجر می‌شوم، خشمگین‌تر از هر کس دیگری. (۲۴ ژوئیه ۱۸۰۴، خطاب به ریس، در نقل دعوی که با استفان فون برونینگ داشته)
- با تقدیر گلاویز خواهم شد، اما او نمی‌تواند مرا کاملاً از پای در آورد. چه زیبا است زندگی کردنی که در آن هزار بار احساس زنده بودن داشته باشی. (۱۹ نوامبر ۱۸۰۰ یا ۱۸۰۱، خطاب به وگلر)
- پرنس، آنچه تو هستی ناشی از حادثه‌ای به دنیا آمدنت است و آنچه من هستم ناشی از سعی و تلاش من. تا کنون هزاران شاهزاده آمده و رفته‌اند و هزاران شاهزاده دیگر هم خواهند آمد، ولی فقط یک بتهوون وجود دارد. بر اساس ترجمه از نامه‌ای که وی برای پرنس لیخونوفسکی نوشته، زمانی که طی نامه‌ای پرنس سعی داشت بتهوون را قانع کند تا برای چند افسر فرانسوی در قصر پرنس در سیلزی بنوازد.
- نجابت من اینجا و آنجا است (در حالیکه اشاره به سر و قلبش می‌کرد). (نقل قول توسط شیندلر، در اقامه دعوا علیه زن برادرش (مادر برادرزاده‌ی بتهوون، کارل) بتهوون سعی داشت ثابت کند که «فون» در اسمش نشانه‌ای از نجابت است)
- برای من بالاترین چیز بعد از خدا، شرافتم است. (۲۶ ژوئیه ۱۸۲۲، به ناشری در لایپزیک)
- من از همه‌ی بیهودگی‌ها آزادم. تنها هنر آسمانی است که به مانند نیرویی به من قدرت می‌دهد تا بهترین ساعت عمرم را وقف الهه‌های آسمانی هنر کنم. (۹ سپتامبر ۱۸۲۴، خطاب به نگلی در زوریخ)

□ از اولین سال‌های کودکی ام حمیت من برای خدمت به رفیع دردهای بشری بوسیله هنرم، هرگز دارای هیچ آلودگی و نیرنگی نبوده و هیچ پاداشی برایم وجود ندارد مگر خشنودی جاودانی که همیشه به همراه انجام چنین وظیفه‌ای است. (خطاب به پروکوراتو وارنا که از بتهوون خواسته بود تا اثری برای اجرا در یک کنسرت شاد در گراتس تصنیف کند)

□ من آدم بدی نیستم، شرارت گاه گاه من ناشی از عصبانیت و جوشی بودن من است، گناه من جوانی است، من آدم بدی نیستم، واقعاً بد نیستم، حتی با وجود آن که شایعه‌هایی بی‌اساس قلب مرا محکوم می‌کند، ولی قلب من هنوز مهربان است. هر کجا که توانستیم خوبی کنیم، آزادی را بیشتر از هر چیزی دوست داشته باشیم و هرگز حقیقت را حاشا نکنیم حتی اگر به ضرر خود ما باشد. گاهی هم به دوستانی فکر کنیم که برایمان شریف هستند.

□ از عیب و نقص خودم آگاهم. من همیشه به مواقعی که از من تعریف می‌شود به عنوان کلماتی نصیحت‌آمیز گوش کنم تا به هر چه هدف دست نیافتنی که توسط هنر و طبیعت برای ما قرار داده شده نزدیکتر شوم، هر چند این کار ساده‌ای نیست. (خطاب به مادموازل دوژراردی، که آوازی همراه با شعر در ستایش از بتهوون خواند)

□ آیا من یک دوست واقعی برای شما نیستم؟ چرا احتیاجاتتان را از من پنهان می‌کنید؟ هیچ یک از دوستان من نباید چنین رنج طولانی را تحمل کنند، مگر این که من چیزی نداشته باشم.

□ من هرگز در صدد گرفتن انتقام نیستم. زمانی که لازم است تا در مقابل دیگران سازش ناپذیر باشم، بیشتر از آنچه که نیاز است تا مرا در مقابل ایشان حمایت کند، یا آنان را از شیطنتهای آتی باز دارد، جلوتر نمی‌روم.

□ اگر آن‌ها خود را با صحبت کردن و نوشتن در مورد من به آن شکل سرگرم می‌کنند، بگذارید به این کار ادامه دهند. (نقل قول توسط شیندلر در اشاره به مقاله‌ای انتقادی که بتهوون را لایق دیوانه خانه دانسته بود)

□ به شما منتقدین محترم سفارش می‌کنم که کمی دوراندیش و زیرک باشید، به خصوص در مورد آثار مصنفین جوان، چون یکی از میان آن‌ها ممکن است با سخنان شما تشویق شده و رشد یابد یا از ترس جاخالی کند. چون کمتر دل نگران هستم، به دور از آن هستم که خود را تا آن حد کامل بیندارم که قادر به تحمل هیچ انتقادی نباشم، ولی در شروع کارم فریاد شما به قدری کوبنده بود که من به زحمت می‌توانستم زمانی که خود را با دیگران مقایسه می‌کردم در آن باره با کسی صحبت کنم، پس ساکت ماندم و پیش خودم گفتم که: «آن‌ها نمی‌فهمند». وقتی به یاد می‌آوردم



که چه کسانی مورد تشویق و ستایش قرار گرفته‌اند، در حالی که بین آنهایی که شایسته تشویقند، اینان چقدر کوچکند و کسانی هستند که علیرغم نکات خوبشان تقریباً از نظر ناپدید شده‌اند، بیشتر می‌توانستم ساکت بمانم. بسیار خوب، صلح بر آنان و بر من باد. من هرگز حتی یک کلمه قبل از آن که آنان شروع کنند نگفته‌ام. (۲۲ آوریل ۱۸۰۱؛ خطاب به برایت کوپف و هرتل: ناشرین «آلگماین موزیک زایتونگ»)

❑ به ندرت به جانی می‌روم چون تقریباً همیشه برای من غیرممکن است در جمع کسانی حاضر شوم که در آنجا تبادل افکار صورت نمی‌گیرد.

❑ هیچ رساله‌ای نبوده که چیزی به من نیاموخته باشد. بدون آن که ادعای آن را داشته باشم که یک آموزش واقعی داشته‌ام ولی این واقعیت دارد که از دوران کودکی سعی داشته‌ام تا از بهترین خردهای هر دوره مطلب یاد بگیرم. برای یک هنرمند ننگ است که به اندازه کافی کوشش نکند. (۲ نوامبر ۱۸۰۹)

❑ کارهای زیادی در روی زمین برای انجام هست - آن‌ها را انجام بده! نباید زندگی روزمره فعلی‌ام را ادامه دهم، - هنر نیاز به فداکاری دارد. استراحت کن به منظور آن که با نیروی بیشتری کار را ادامه دهی. (یادداشت روزانه ۱۸۱۴)

❑ کار ساده‌ای نیست که مجبور باشی در بیست و هشت سالگی مثل یک فیلسوف زندگی کنی. این کار برای یک هنرمند طاقت فرساتر از یک شخص عادی است.

❑ برایم غیر ممکن است به دیگران بگویم بلندتر صحبت کنید، فریاد بزنید، چون من کر هستم. آه! آیا برایم ممکن است نقص عضوی را به دیگران ابراز کنم که در من این عضو باید حساستر و کاملتر از دیگران باشد، عضوی که حساسیت آن، روزگاری در کاملترین درجه خود بود. (از وصیت‌نامه هایلیگن اشتات)

❑ برای من دیگر هیچ تفریحی در میان مردم نیست، نه گفتگوی ظریف و نه تبادل دو جانبه افکار و احساسات. تنها جایی که نیازه مرا وادار کند، در میان مردم ظاهر می‌شوم؛- من باید مثل یک منزوی زندگی کنم. (از وصیت‌نامه هایلیگن اشتات)

□ چه مصیبت بزرگی است زمانی که کسی در کنار من ایستاده صدای چوپانی را از فاصله دور می‌شنود، ولی من چیزی نمی‌شنوم، یا آواز چوپانی را می‌شنود که من از آن نمی‌شنوم. چنین حوادثی مرا تا لبه ناامیدی می‌برد، که اگر کمی بیشتر از آن شود به زندگی خود خاتمه خواهم داد. تنها هنر است که مرا از این کار باز می‌دارد. (از وصیت‌نامه هایلیگن اشتات)

□ در حقیقت، سرنوشته برای من رقم‌زده شده! ولی در حال حاضر من حکم سرنوشت را قبول می‌کنم، و مدام به درگاه خدا دعا می‌کنم تا به من نیروئی دهد که این مرگ در زندگی را تا آن جا که ممکن است تحمل کنم. (۱۴ مارس ۱۸۲۷ خطاب به موشلس بعد از آن که چهارمین عمل را برای درمان استسقاء تحمل کرد؛ لازم شد برای یک بار دیگر آب ناسالم بدنش کشیده شود. بتهوون در ۲۷ مارس ۱۸۲۷ فوت کرد)

□ سمعک‌های شنوائی را کامل کن، سپس سفر را آغاز نما، به این ترتیب تو به خودت، به بنی نوع انسان و به قادر مطلق تعلق خواهی داشت! تنها از این راه است که تو می‌توانی درهائی را که تا کنون به رؤیت بسته بوده بگشائی - یک دربار کوچک، یک کلیسای کوچک - من موسیقی می‌نویسم و آن را برای شکوه خداوندی، جاودانگی و بی‌پایانی به اجرا خواهم گذارد! (از یادداشت‌های روزانه؛ سال ۱۸۱۵)

□ اگر ممکن باشد تقدیر را به مبارزه خواهم طلبید، با وجود آن که ساعت‌های بسیاری در زندگی‌ام خواهد بود که من بدحال‌ترین آفریده‌ی خدا باشم. تسلیم! چه چاره نکبت‌آمیزی، این تنها تصمیمی است که من از آن دست کشیده‌ام. (وین، ۲۹ ژوئن ۱۸۰۰، خطاب به وگلر)

□ به من می‌گوئید شکیبائی پیشه کن، اینک من باید شکیبائی را به عنوان راهنمایم برگزینم. چنین کرده‌ام. این چاره من و دوام من است، امیدوارم تا آن جا تحمل کنم که تقدیر نرم نشدنی رشته‌ها را پاره کند. شاید بهبودی وجود داشته باشد - شاید هم نه - من آماده‌ام. (از وصیت‌نامه هایلیگن اشتات)

□ بگذارید هرآنچه زندگی نام گرفته به تعالی تعلق یابد و به یک هنر مقدس تبدیل گردد. (یادداشت روزانه ۱۸۱۴)

□ به نظرم غیر ممکن می‌آید که قبل از خلق آنچه که احساس می‌کنم، جهان را ترک نمایم؛ من این هستی سراسر مبارزه را طولانی خواهم کرد. (از وصیت‌نامه هایلیگن اشتات)

- آپولو و الهه‌ها هنوز به من اجازه نمی‌دهند تا تسلیم اسکلت‌های ترسناک شوم، بنابراین من به ایشان دین بزرگی دارم، در هنگام عزیمت به باغ‌های بهشت باید پشت سرم هر آنچه که به روح الهام شده را برجای بگذارم. (۱۷ سپتامبر ۱۸۲۴)
- تصاویر هندل، باخ، گلوگ، موزارت و هایدن در اتاقم، مرا در تحمل رنج آرام می‌کند. (یادداشت‌های روزانه ۱۸۱۵-۱۸۱۶)
- خدایی که به اعماق روح من آشنا است، خود می‌داند، به تمام وظایفی که به عنوان یک انسان توسط بشریت بر گردن من نهاده شده آشنا هستم و به آن عمل می‌کنم، خدا و طبیعت مطمئناً مرا روزی از این محنت آزاد خواهند کرد. (۲۲ ژوئیه ۱۸۲۱)
- من باید به خودم اطمینان کنم تا زندگی‌ام تبدیل به جهنم نشود. (۴ ژوئیه ۱۸۱۲، خطاب به کنت برونسویک، که او را تشویق می‌کرد تا با هم مسافرتی احتمالاً به تپلیتز نکنند)
- خدایا! یک روز مرا سرشار از شادی کن! مدت‌ها است که طنین یک شادی کامل از دلم رخت بر بسته. خدای یگانه به من بگو چه زمان دوباره در معبد طبیعت و انسانیت شادی را احساس خواهم کرد؟ (وصیتنامه هایلینگ اشتات)
- شما می‌دانید که روح را نباید با نیازهای پیش پا افتاده قانع کرد. (در تابستان ۱۸۱۴، خطاب به کائوکای وکیل)
- به من راهی نشان بده که در انتهای آن به من نوید پیروزی دهند! خدای مهربان به افکار حقیر من حقیقتی را عطا فرما که برای همیشه باقی بماند و زنده باشد. (یادداشت‌های روزانه، وقتی روی «فیدلیو» کار می‌کرد)
- هر روزی را که در آن چیز مفیدی فرانگیرم، برایم از دست رفته است. انسان چیزی شریف‌تر و پرازشتر از فرصت، در تملک ندارد، بنابراین کاری را که می‌توان انجام داد نباید برای فردا گذارد.
- مشخصهٔ یک انسان قابل ستایش این است: استواری به هنگام سختی‌ها. (یادداشت‌های روزانه ۱۸۱۶)

- شجاع باش اگر در راه حقیقت باشی همه چیز به دست خواهی آورد. (آوریل ۱۸۱۵، خطاب به کنتس اردودی)
- «قانون اخلاق در وجودمان و آسمان پرستاره بالای سرمان» کانت. (دفترچه مکالمات فوریه ۱۸۲۰. این عبارت در «نقد خرد عملی» کانت به صورت زیر نوشته شده: «دو چیز است که روح را سیراب می‌کند و همیشه تازگی داشته و تعجب و احترام را در خردی که این دو عامل در آن وجود دارد برمی‌انگیزد: آسمان پرستاره بالای سرم و قانون اخلاق در وجودم»)
- بخشوده کسی است که به نفس خود غالب آمده، سپس با قدرت تمام به انجام وظایف خود تحت هر شرایط نامساعد و بازدارنده عمل کند. بگذار انگیزه‌ها در انجام کار باشد نه برای نتایجی که به دست خواهد آمد. جزو آن هایی نباش که هر کاری را به امید دریافت پاداشی انجام می‌دهند. اجازه نده تا عمرت به بیکاری و بی ثمری بگذرد. کوشا باش، و به وظیفه‌ات عمل کن و افکارت را متوجه نتیجه‌ای که به دست خواهد آمد - چه خوب و چه بد - نکن، چون چنین متانتی یعنی توجه به معنویت و نیز پناهگاه و مأمن را در خرد و فرزاندگی جستجو کن، آن که دچار بدبختی و غمی است تنها به این دلیل است که در فکر پاداش کارها است. یک انسان واقعاً خردمند هرگز خود را با خوب و بد این جهان سرگرم نمی‌کند. با تمام توانت کوشش کن تا از عقلت پیروی کنی، چون در امور این جهان چنین رفتاری یک هنر گراندقدر است. (یادداشت روزانه)
- خاکساری و مذلت انسان در مقابل انسانی دیگر مرانج می‌دهد و وقتی که من خود را وابسته به جهان می‌بینم فکر می‌کنم من چه هستم و آن که ما بزرگترین می‌نامیم کیست؟ ولی با این وجود همچنان عناصر آسمانی در وجود آدمی نهفته است.
- کراراً به نظرم می‌رسد از شهرتی که سزاوارش نیستم می‌خواهم دیوانه شوم، نیاز مالی مانع از سرسام گرفتنم شدنم می‌شود، همیشه از یک بدبختی ناشی از شهرت می‌ترسم. (ژوئیه ۱۸۱۰، خطاب به زمسکال. «هر روز افراد ناشناسی هستند که می‌خواهند مرا ببینند، آشنائی‌های جدید، روابط جدید»)
- فساد در مسیر شهوت‌های نفسانی قدم بر می‌دارد و خیلی از آدم‌ها را هم تشویق می‌کند تا او را پیروی کنند. پرهیزگاری از کوره‌راهی باریک عبور می‌کند و برای آدمی کمتر جذاب است، به خصوص اگر در جای دیگر کسانی باشند که انسان را برای برداشتن گام در جاده زوال و گمراهی صدا بزنند. (یادداشت روزانه ۱۸۱۵)

❑ لذت شهوانی به خصوص بدون تلفیق با روح و عشق، یک لذت حیوانی است و لذت حیوانی هم باقی خواهد ماند، بعد از یک بار تجربه دیگر اثری از احساسی شریف باقی نمی‌ماند، بلکه تأسف بر جای می‌ماند. (یادداشت روزانه ۱۸۱۲ - ۱۸۱۸)

❑ هیچ خوبی و مهربانی بهتر از داشتن یک روح خوب نیست، - که در هر چیزی دیده می‌شود و شخص نیاز ندارد تا خود را از آن پنهان دارد. (۱۵ اوت ۱۸۱۲، خطاب به بنیانا فون آرنیم)

❑ برقرار شدن رابطه دوستی نیاز به بالاترین دوست داشتن روح و قلب آدمی دارد. (بادن، ۲۴ ژوئیه ۱۸۰۴)

❑ مردم چیزی نمی‌گویند، آن‌ها فقط جمعیتی هستند. بنا به قانونی، آن‌ها فقط خودشان را در دیگران می‌بینند و آنچه خودشان می‌بینند هیچ است، از آن‌ها دوری کن! خوبی و زیبایی احتیاج به کسی ندارد - این حُسن‌ها بدون کمک خارجی وجود دارد، به همین دلیل ما روابط دوستانه را تحمل می‌کنیم.

❑ امروز یکشنبه است. می‌توانم چیزی از انجیل برایتان بخوانم؟ دیگران را دوست بدار! (خطاب به خانم اشتراپشر)

❑ وقتی دو دوست با هم مجادله می‌کنند، همیشه خوب است که نه تنها به عنوان میانجی مداخله کنی بلکه باید گله مندی‌ها را نیز برطرف و دوستی‌ها را خالص‌تر کنی.

❑ حتی دوستی‌های خیلی صمیمانه هم ممکن است همراه با مسائل محرمانه باشد، ولی تو نباید راز یک دوست را بد تعبیر کنی، چون نمی‌توانی آن را درست حدس بزنی. (حدود ۱۸۰۸)

❑ حماقت و سیه روزی همیشه کنار هم می‌روند! (یادداشت‌های روزانه ۱۸۱۷)

❑ خدایا، به آسودگی خود را تسلیم تقدیر خواهیم کرد و به رحمت و نیکی تو ایمان دارم. (یادداشت روزانه ۱۸۱۸)

❑ تمام بداقبالی‌ها با تنها بودن آدمی، مرموز و تحمل ناپذیر می‌نماید، وقتی با دیگری در مورد آن صحبت شود، به نظر قابل تحمل‌تر می‌آید، وقتی دیگری با مسأله‌ای که برای یکی ترسناک است آشنا است، و شخص به این ترتیب حس می‌کند که دارد بر مشکلات فائق می‌آید. (یادداشت روزانه ۱۸۱۶)

□ «بالاخره ساعت مرگ من فرا رسید،

ولی نه در خفت و ناشناسی،

می میرم ولی قبل از آن کارهایی دلیرانه انجام خواهم داد،

آن چنان کارهایی که در روزگاران پسین آن‌ها را برخواهند شمرد.» - هومر

(از «ایلیاد» هومر، رونویسی شده در دفتر یادداشت‌های روزانه ۱۸۱۵)

□ «پوریتا - آن شمع کوچک، چه دور پرتوش را پراکند!

یک رفتار خوب، در دنیای شریر چه روشنائی پراکنده می‌کند.»

(علامت‌گذاری شده در نسخه خودش از نمایشنامه «تاجر ونیزی» شکسپیر)

□ تو با «ارباب بخشنده‌ات!» برو به جهنم، تنها یکی است که می‌توان او را بخشنده نامید و آن خدا است. (حدود ۱۸۲۱

- ۱۸۲۵ خطاب به رامپال، یک نفر رونویس‌کننده، که ظاهراً خواسته بود کمی چاپلوسی و حاضر خدمتی به بت‌هون نشان داده باشد.)

□ این مقایسه‌ها چیست که با قادر مطلق می‌شود، قادر مطلق که بالاتر از هر چیز و فکری است، حقیقتاً بالاتر از

هر چیزی، در حالی که در این پائین همه چیزه مسخره و استهزاء‌آمیز است - مثل کوتوله‌ها - ولی با این وجود،

خودشان را خیلی بالا می‌پندارند. (خطاب به شوتات ناشر در ماینز در ۱۸۲۴)

□ هیچ وظیفه‌ای بالاتر از نزدیکی به خدا نیست تا آن حد که از همه به او نزدیکتر شوی و نور آسمانی را بر آدمیان

بتابانی. (اوت ۱۸۲۳، خطاب به آرشدوک رودلف)

□ خدا بر سرنوشت جن و انس فرمان می‌راند، پس او خود مرا به هدف‌های والاتری در زندگی رهنمون می‌شود. ۱۱)

سپتامبر ۱۸۱۱، خطاب به الزی فون دررکه شاعر)

□ در مورد انسان هم چنین است، در رنج کشیدن او باید قدرت خود را نشان دهد. بدون آن که احساس ضعف کند

باید قوی شود و دوباره به تکامل خود دست یابد، چرا که بالاترین آرزوها، ما را از نظر روحی توان می‌بخشد. ۱۳)

می ۱۸۱۶، خطاب به کنتس اردودی، که برای از دست دادن عزیزی رنج می‌کشید)

□ همه چیز، روشن و خالص از خدا جریان می‌یابد، هر چند که گاهی به واسطه تبعیت کورکورانه از شهوت و خشم به گمراهی منجر می‌شود. من از طریق توبه و ریاضت و تطهیر به چشمه‌ی پاکی - خدا - و هنر می‌رسم. در هنر هرگز خود پسندی را راه نمی‌دهم، باشد که همیشه این طور بماند. شاخه درخت از سنگینی میوه سر خم می‌کند، ابرها وقتی از باران سودمند اشباع شدند می‌بارند و دعای خیر انسان [...]...]. (از یادداشت‌های روزانه)

□ در ستایش از تو ای همه‌ی خوبی‌ها، باید اعتراف کنم که تو با تمام نیت خواسته‌ای تا مرا مثل خودت خلق کنی. گاهی خوشایند تو است تا من سختی‌هایی را که از جانب تو فرستاده می‌شود تحمل کنم و قلب پرغرورم با آزمون‌های گوناگون تو متواضع شود. بیماری و فقر را تو برای من می‌فرستی تا افکار مرا از سرگردانی به در آوری. ای قادر بی‌همتا یک چیز از تو می‌خواهم: از تعالی دادن من باز نه‌ایست. این تعالی در هر زمینه‌ای که باشد، چنان کن تا من در کارهای نیک، سودمند و مفید باشم. (رونویسی شده در دفتر یادداشت‌های روزانه، از کتاب «بررسی‌های مربوط به آثار خدا در طبیعت» اثر اشتورم)